

بسم الله الرحمن الرحيم.

صفحه سیصد و پنجاه و چهار.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ- كَمِشْكُوهَ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاجَةٍ الرُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»

عرض می‌کنم به خدمتتان که پس از آیه‌ی مشکل سوره مبارکه نور، آیه نور، این عباراتها، عبارتهای خاصی که نور «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ» در همین جا سه کلمه وجود دارد. من این سه کلمه را مفرداتش را عرض می‌کنم. کمی با فرهنگ قرآن آشنا بشویم ان شاء الله، بعد وعده سر خرمن که من دیگر می‌روم سر ضبط برنامه محفل، بعد از آن ان شاء الله در ماه شعبان این را سرهم میکنیم. کمی هم با این نگاه شما آیات قرآن را نگاه می‌کنید.

اذن

یکی مساله اذن است. اینجا یک نکته‌ای طبیعتاً راجع به اذن‌های تکوینی و تشریعی شما شنیده‌اید تا حالا بارها و بارها هم این بحث مطرح شده و موجب مغالطه هم شده است. این صور مختلف، اینکه به هر جهت همه چیز تحت تدبیر و اذن الهی دارد انجام می‌شود. حتی موجوداتی مانند شیطان، در قرآن داریم که شیطان رسول خداست. «أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيْطَانِ عَلَى الْكُفْرَيْنَ تَوَهُُّهُمْ أَرَأَيْتَ» اینکه برای تحریک ما شیطان را می‌فرستیم یعنی به عبارتی شیطان سوتی خدا نیست یا سوتی عالم نیست به عبارتی. شیطان جزء نظام احسن الهی است. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» خدا هر چیزی را که خلق کرده در نظام احسن خلق کرده است، از جمله شیطان. لذا این تعبیر که شیطان در مقابل خداست، تعبیر اشتباهی است. شیطان در مقابل ملک است، نه در مقابل خدا. عبارتهایی در قرآن داریم به این مضمون. ولی آنجا هم منظور همان انسان کامل یا این‌هاست وگرنه شیطان در مقابل خدا نیست. شیطان خودش موجودی از موجودات خداست. اسمی از اسماء الهیه. همان‌طور که پیغمبر اسم هادی بر او مسلط است، شیطان هم اسم مضل بر او مسلط است. وقتی خدا بخواهد اضلال بکند بر اساس این اسم اضلال می‌کند و گمراه می‌کند.

در سوره یاسین یادتان هست؟ «إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذَيْنِ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْظِعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» وقتی که گفته می‌شود که در حقیقت شما اطعام بکنید، می‌گویند که چیزی که خدا خواسته که این فقیر باشد برای چه اطعام بکنیم؟ چرا دست خدا را خط می‌زنی؟ به عبارتی این خط‌های تکوینی و تشریعی است. خدا حتماً خواسته در یک نظام احسن، اما این که به تو می‌گوید کمک بکنی تو کار خودت را انجام بده، چه کار داری به خدا که خدا کار دارد انجام می‌دهد؟ تو وظیفه خودت را انجام بده.

اندیشه اشعری

من اینجا یک بحثی مطرح کنم چون در اندیشه ما هم آمده است. یک اندیشه‌ای وجود دارد در اهل سنت که این اندیشه به مناسبت‌هایی که عرض می‌کنم به اندیشه‌های ما آمده است. «اندیشه اشعری» این را یک لحظه خوب با آدرنالین بالا و تمرکز بالا گوش کنید. این بحث مهم است سر جای خودش. تفکر اشعری تفکری است که به سرنوشت و تحلیل‌ها بر اساس تقدیر و سرنوشت و عوالم بالا خیلی تأکید می‌کند. یعنی یک مساله‌ای که می‌خواهد تحلیل کند و تأکید کند از عوالم بالا شروع می‌کند و آنجا را توضیح می‌دهد به عبارتی. این مساله در مواردی که انسان باید بیفتد تو میدان و یک کاری بکند، خیلی وقت‌ها نقش مخدر بازی می‌کند. یعنی خیلی وقت‌ها آدم‌ها وظایفشان را انجام نمی‌دهند، آن وظایفی که باید انجام دهند، حکومت‌ها و دولت‌ها وظیفه انجام نمی‌دهند. این اندیشه‌ای که رگ و ریشه‌ی این اندیشه اساساً به معاویه برمی‌گردد و بعد این قضیه می‌آید صورت برهانی پیدا می‌کند در بعد.

حتی به دلیل اینکه در فضای عرفان اسلامی وارد می‌شود و شعرای ما را درگیر می‌کند، به دلیل مثلاً حمله مغول در سه مرحله. مغول خاک نیشابور و اصفهان را به توبره کشیدند دیگر. حالا آن منطقه شاعر خیز شیراز به دلیل اتابکان فارس چیز (؟ ۷:۴۰) شد که شعر انقلابی امروز لازم داریم به این دلیل است که یکی از دلایلیش این است.

خب ببینید یک کسانی مثل سعدی که دقیقاً در همان دوره‌ی قرن هفت، قرن طلایی قرن هفت، که سعدی در شیراز است، خواجه نصیر است، این طرف صدرالدین قونوی است، مولویه در بلخ و قونیه است، یک دوره‌ی طلایی است اما از یک جهتی دوره‌ی افوله. از چه جهتی؟ از جهت اینکه به درستی امثال سعدی و اینها وضع روحی مردم ایران به شدت شکننده شد. مثل این کسانی که عزادار هستند، دیگر خیلی دیگر وضعیشتان خراب است، یک آرامبخش مخدری به این‌ها می‌زنند برای اینکه این‌ها یک خورده فکر کنند بتوانند ادامه

حیات بدهند. این واکنش طبیعی است که در هر موجودی هم هست. مثلاً این گل‌ها وقتی احساس خطر بکنند، خودشان را جمع می‌کنند، غنچه می‌کنند که بتوانند بمانند و گرنه اساساً پریپر می‌شود اگر این جوری بشود.

حتی مفاهیمی از مفاهیم اسلامی صورت‌بندی دیگری می‌شود. صورت‌بندی مفاهیمی مثل مفهوم توکل، مفهوم صبر. مدلی که امروزه در ذهن ما هست همون مدل اشعری است. صبر چیست؟ تقریباً الآن ماها صبر را می‌خواهیم در ذهنمان مرور کنیم، تقریباً یک جوری خود خوری، یک جوری اعتزال، انزوا و اینجوری معنی می‌شود صبر. در صورتی که در قرآن صبر تجلی بی‌باکی، حمله‌وری است و قاعده‌اش این است که در جنگ‌ها دارد مصرف می‌شود این واژه. توکل یک واژه‌ای است که معمولاً برای در حقیقت در قرآن در مقابل شرک و جهت توحیدی دارد طرح می‌شود. صبر را برای این دارد طرح میکند. منتها ما توکل را تقریباً یک جور استفاده از این واژه در آن جایی است که به این نوع بیکاری و بی‌عاری دچار شدیم، از واژه‌ی توکل استفاده می‌کنیم. این استفاده‌ها یا به تعبیری این سوءاستفاده‌ها، استفاده‌های اشعری‌طور است. این بهترین مدل برای توجیه ظلم ظلمه است که شما ظلم را می‌توانید توجیه کنید. یک داروی مخدری است که شما می‌گویید که آقا من چرا اینجوری شدم؟ خدا خواسته است، تقدیر الهی این بوده است. تحلیل بر اساس سرنوشت.

ما این در این بحران‌ها معمولاً می‌رویم، سیلی زلزله‌ای چیزی هست معمولاً خودمان می‌رسانیم. مثلاً می‌بینی که سیل آمده است کجا؟ در حریم نزدیک رودخانه. شهرداری مجوز داده است اینجا ساختمان‌سازی بشود. خب رودخانه طغیان می‌کند به صورت طبیعی می‌آید و این خانه‌ها را خراب می‌کند؛ آوارگی درست می‌کند و تخریب درست می‌کند؛ بچه یتیم درست می‌کند؛ مادر به عزانشته درست می‌کند. بعد تحلیل این می‌شود به من می‌گویند که برو صحبت کن راجع به قضا و قدر الهی که خدا اینجور خواست. این حرف اشتباه نیست، خدا اینجوری خواسته است. در اذن تکوینی خودش اینجوری خواسته است. ولی این بهترین چیز است که به جای اینکه یقه شهرداری بگیری، یقه خدا را بگیری. خدا که یقه ندارد، کلاً پاسخگو نیست. خدا «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» است. پاسخگوی کسی نیست خدا. بعد احاله به ناکجاآباد است کلاً. به یک جایی است که خوب برو پیدا کن. این‌ها تقدیر بوده در صورتی که تو بی‌خود کردی مجوز ساخت و ساز دادی تو حریم رودخانه.

خودروساز خودروی بی‌کیفیت تحویل میدهد، بحث اذن است، این خودرو بی‌کیفیت می‌رود در یک جایی با یک تصادف ساده قاعدتاً نباید کشته بدهد، این ایربگ باز نمی‌شود. مسئول مربوطه با وقاحت تمام می‌گوید که باید از زاویه خاصی شما تصادف کنید تا ایربگ بتواند عمل کند و گرنه (باز نمیشود). باید بدانیم کدام زاویه است، این زاویه را بشناسی و از این زاویه تصادف کنی. خب این کشته می‌دهد وقتی که کشته داد به جای اینکه یقه خودروساز چسبیده بشود یقه خدا (گرفته میشود). ما می‌رویم به خانواده می‌گوییم این تقدیر الهی بود. شما بپذیراین تقدیر را، صبر کن احتساب کن انقدرم بابت این چیزها ما را روایت داریم. این نه اینکه ما مفهوم اذن تکوینی نداریم. مفهوم اذن تکوینی را خدا در این موارد به کار نمی‌برد.

این همه «باذن الله، باذنی، باذن» که نشان بدهد اقتدار با حق است همه جا، این را می‌خواهد نشان بدهد که اقتدار حق است، چیزی از زیر پر دست خدا در نمی‌رود. می‌بینید مفهوم سبق کتابی مفهوم اینکه مقدرات عالم را نوشته اند، خدا در سوره حدید در مسئله ارتباط و جنگ با کفار و منافقین مصرف می‌کند. «لَکَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَکُمْ» برای اینکه آن اضطراب تو را بیاورد پایین، برای اینکه به تو یک ثباتی بدهد برای اینکه بتوانی حمله کنی.

تفکر اشعری تفکری است که به شدت سرنوشت محور بحث می‌کند. یعنی بحث را می‌گذارد می‌برد در یک جاهایی می‌گذارد این بحث را که درست است آنجا یعنی نه اینکه درست نیست استفاده‌اش استفاده بدی است از اذن. تا دلتان بخواهد فرهنگ عرفانی ما هم به دو دلیل تابع این است. یک: دلیلش یکی آن نکته‌ای است که عرض کردم. آن حمله‌ای که در حقیقت به فرهنگ ایرانی شد که تا قاجار کمر راست نکرد، برای همین است با دست خالی تقریباً مواجه شدیم با فرهنگ غرب، آن حمله شدید باعث شد که یک نوع بریم، حتی شعرا و عرفا، بروند تو فضای مجازی به جای تجلد و بی‌باکی و حمله بروند در حالت دفاعی. بروند خودشونو جمع کنند. یک گلی است که جمع می‌کند خودش را.

دو: اساساً عرفا به دلیل اینکه عوالم بالا را بحث می‌کنند، خیلی ملتزم هستند به اینکه عوالم بالا را بحث بکنند، به دلیل اینکه آن بالا بالا را بحث می‌کنند آنجا یک مقداری تعیین شده‌تر است. در آنجا نقطه نقطه اختیار نیست. یک مقداری تعیین شده و سبق کتابی با آن توضیحات که دادم قبلاً. به این دلیل فضای عرفان ما از قرآن فاصله گرفته است. فضای تخیلی خیلی قشنگ عالی، یعنی شما هر چی می‌خواهید راجع بهش بگویید من به عنوان مدرس این بحث دارم به شما می‌گویم.

یعنی اصلاً عشق می‌کنی وقتی عرفان می‌خوانی، شعرهای عرفانی می‌خوانی. منتها حواستان باشد این قرآن نیست. این به نوعی واکنشی است در مقابل تهاجمی که به او شده است و این بحث را خیلی غلیظ کرده است. آقا شما بروید ببینید «إِخْدَىٰ الْحُسَيْنِ» مفهومش

کجاست در قرآن در سوره توبه؟ کسانی که تو میدان می‌جنگند می‌رزد. این اگر کشته بشود یک حسن است، اگر پیروز بشود یک حسن است. لذا «إِخْدَى الْحُسَيْنِ» است. بعد ما خطا می‌کنیم «فَقِيلْتُمْ وَتَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ» دور می‌خوریم. در این دور خوردن حمزه سیدالشهدا شهید می‌شود، بعد می‌آییم مراسم تجلیل حمزه سیدالشهدا برگزار می‌کنیم و می‌گوییم که مقالات را بفروستید دبیرخانه این جشنواره حمزه سیدالشهدا و ببینید حمزه سیدالشهدا چه عظمتی پیدا کرد او در اعلیٰ علین است.

چه ربطی دارد؟ تو دور خوردی اینجا که حمزه سیدالشهدا. به جای اینکه یقه آن گردنه را بگیریم که تو گردنه را ول کردی، این شد حمزه سیدالشهدا و اسلام کمر راست نکرد به واسطه از دست دادن این شخصیت. به جای اینکه این را بگوییم می‌رویم یقه سرنوشت و تقدیر را می‌گیریم. می‌بریم بحث را در جای دیگری حلش بکنیم. این بحث از آن بحث‌هایی است که عرفان اسلامی را، عرفان مولوی، عرفان حافظ و عرفان سعدی را، با اینکه بنده قائلم واقعا این سه ستون را باید خواند، این سه ستون سعدی، حافظ و مولوی را واقعا کسانی که بخوانند فوق العاده می‌شوند. اصلا نگاهشان به عالم عوض می‌شود ولی این قرآن نیست. این جای قرآن را نمی‌گیرد.

برای همین است صبر باید جای خودش مصرف بشود. ما عارف مجاهد نداریم مگر اینکه قرآنی باشد. اگر قرآن هم کار کرده باشد عارف مجاهد است وگرنه کار نکرده باشد می‌شود عارف منزوی. چرا؟ (بخاطر) تفکری به نام تفکر، تقدیر و تحلیل بر اساس تقدیر، که قرآن اساسا این کار را نمی‌کند. فقط نکته‌ای که می‌گوید «باذن الله»، این را هم که می‌گوید هم منظورش اقتدار حق است. می‌خواهد این را بگوید، نمی‌خواهد بگوید که آقا برو مساله را در سرنوشت حل کن.

بنده به عنوان یک مشاور، زن و شوهر می‌ایند پیش من و می‌گویند که ما طلاق گرفتیم اینطوری شدو این جوری شد. حالا که اینجوری شده است من مجبورم دارم مخدر بزنم. معلوم است باید بگویم به هر جهت شما هم سرنوشت تو این بوده است. تقدیرتان این بوده است از ابتدا. راضی به رضای الهی و تقدیر بشوید و فلان این‌ها. ولی وقتی که صحبت می‌کنم می‌بینم از اول زندگی تا آخر زندگی گند زده اند. یعنی ارتباطاتشان با هم ارتباطشان با خانواده‌هایشان، با بچه‌هایشان ارتباط با سرکارشان، کلا همش گند است. بعد از من آخوند می‌خواهند که برو شب سال حمزه سیدالشهدا صحبت بکن این را در شب بیار به عنوان یک (تقدیر). بابا بیخیال من نباید شب سال حمزه سیدالشهدا صحبت بکنم. من باید یقه آن کسانی را بگیرم که به قرآن این کار را می‌کنند. یقه آنهایی را می‌گیری که آن گردنه را ول می‌کنند و آن‌ها را نهیب می‌زنند. این تحلیل سرنوشتی-اذنی، اذن با این تعبیر که یک تحلیل اشعری است، این به دلائل مختلف در کلام شیعه وارد شده است به شدت.

حالا سعدی را ببینید سعدی به لحاظ مشرب فقهی شافعی هست ولی به لحاظ مشرب کلامی اشعری است. لذا از اهل بیت وقتی می‌گوید کولاک می‌کند، ولی وقتی که دارد شعرهای در حوزه قضا و تقدیر و فلان و این‌ها (هم می‌گوید) در این (هم) کولاک می‌کند. به صورتی که کسی نداند بی‌گارد وارد بشود، گارد باز وارد بشود می‌بیند که تحلیل‌ها (؟ ۳۰:۲۱) است. رگ و ریشه تاریخی اجتماعی ظلمه داشته است، بهترین راه توجیه ظلم به لحاظ دستگاه فلسفی بحث سرنوشت و تقدیر و سبق کتابی است. این یکی از نکات مهم این بحث است. یعنی اگر من هر چه قدر بگویم این بحث مهم است کم گفتم. مدل قرآنی را شما ببینید همش برو وظایف‌ها را انجام بده بزن فلان کن و این‌ها به اذن الله تو پیروزی به اذن الله فلان است. اگر هم آنجا که داری آن وعده‌ها الهی را (می‌بینی) باز هم به اذن الله است. اصلا شما در فرهنگ به اذن الله احساس نمی‌کنی که بالاخره یک تقدیری هست که انجام شده است و سر تقدیر نشسته اید. اینجاست که شعر باید انقلابی باشد، شعر باید مجاهدانه باشد، شعر باید به سمت جلو باشد نه به سمت تقدیر.

این نکته‌ای که باید واژگان ما یک دور شسته بشود. من می‌بینم صبر و استفاده‌اش معمولا تو این حالت اعتزال و انزوا است. می‌گویند صبر کن صبر کن یعنی حرف نزن، سکوت کن، صبر کن، معنیش تقریبا عمل نکن. صبر کن در قرآن نگاه کنید واژه صبر کن را.

کسانی که صبر می‌کنند اگر شما از صابران باشید «عَشْرُونَ صَبْرُونَ» باشید، «يَعْلَبُوا مَا تَتَّبِعُونَ» دویست نفر را حریفید بیست نفرتان. ثابت یعنی در میدون ایستاده. من بارها عرض کردم این ربناهایی قرآن، مناجات‌های پشت خاکریز است مناجات‌های آدم‌های منزوی نیست. مناجات‌های کسانی که پشت خاکریز هستند. این می‌شود مطلبی به نام اذن که بحث بسیار مهمی است، درست فهمیدن اذن تکوینی و تشریعی و از این بحثی که اذن هست درست استفاده کردن از آن. وگرنه یک چاقویی است که می‌توانی بزنی شکمت را پاره کنی به لحاظ کلامی این یک نکته بسیار مهم است.

حد فاصل (اینطور است که) کسی که با قرآن مأنوس شده باشد، مثل یک بدن سالم، به بدن سالم یک چیزی عرضه می‌شود، خود بدن یک مکانیزم پس زدن دارد. یعنی اینجوری نیست که بگوییم این ده تا چیز را چک کن مثلا بعد فلان می‌شود. نه. بدنی که بدن سالم باشد، اعتقادی که اعتقاد سالم باشد و اولویت‌هایش را از قرآن گرفته باشد به لحاظ قرآنی چفت و بستش درست باشد، این که حضرت آقا گفتند کسی اگر بخواهد درست فکر بکند باید قرآن بخواند. این از آن شاهکارهای حرف آقا بود در اربعین همین امسال که دانشجویها

رفته بودند بعد از نماز برگشتند صحبت کردند. یکیش همین بود. اگر بخواهد شروع کند باید فلان و فلان و فلان و فلان تا اگر بخواهد درست فکر بکند باید قرآن بخواند. وگرنه اگر قرآن نخواند و قرآن را با متدهای قرآنی بخواهد خود قرآن را بخواند نه اینکه حرف حرف خودش را سر سفره قرآن بخورد، نه! یعنی واقعا با گارد باز نسبت به قرآن را بخواند، اگر این را بخواند آن صبر می‌داند جایش کجاست. بله یک جایی مجبور می‌شود مخدر بزند ولی بداند این دارو مخدر می‌زند. بداند ضد درد دارد می‌زند نه اینکه دارد درمان می‌کند. معلوم است آنجا جایی است که باید بشینیم روضه بگیریم فلان بکنیم از عظمت داستان نصرالله بگوییم. درباه شهدا باید (حرف بزنیم). چه کار بکنیم؟

باید این کار را بکنیم ولی برای حواله دادن به یقه خدا در مواردی که هیچ شهرداری در این سلسله زلزله و سیل‌ها هیچ شهرداری محاکمه نمی‌شود، هیچ خودرو ساز محاکمه نمی‌شود، بعد کلام اشعری به کمک می‌آید. زرف کلام تصادف کرده به رحمت خدا رفته است، بعدش می‌روی در آن (میبینی) رسماً اشتباه کرده است. خودرو ساز اشتباه کرده است، خودش اشتباه کرده است. بعدش نهایتاً ما باید چه کار کنیم؟ باید در رثای او مثلاً از قضا و قدر حرف بزنیم و از صبر و شکیبایی و احتساب الی الله (حرف بزنیم). باید از این چیزها هم آنجا حرف می‌زنیم، منتها حواسمان هست که داریم مخدر می‌زنیم. این یک نکته مهم در بحث اذن است.

ببینید ائمه هم اولاً با این حالت در حقیقت اشعری‌تر مقابله می‌کردند. وقتی که یزید ملعون برگشت به حضرت زینب سلام الله علیها گفت که خدا خواست شما اینجوری خدا را تو خواستی ببینی. یعنی چی؟ خدا خواست. بله هر چه خدا می‌خواهد. مگر چیزی از اذن خارج می‌شود؟ گاهی اوقات برای اینکه فرض بفرمایید همین حالت مخدری آمدند در واقعه حره تجاوز کردند به مدینه، به نوامیس مدینه، سه روز آزاد هر غلطی دلشان خواست یا واقعا به جهت روحی این‌ها افت می‌کنند. اینجا می‌بینید که دوز معارف ما تو این زمینه می‌ره بالا. ببینید اینا مهم است. این‌ها یک بحث‌هایی با طلبه‌ها مون دارند بیشتر که شما به لحاظ تاریخی نگاه بکنید چه بحثی کجا دارد دوزش می‌ره بالا. حتی اینا ثمرات فقهی پیدا می‌کند.

مثلاً شما فرض بکنید که آقای هاشمی شاهرودی، خدا رحمتشان کنه آقای منتظری، این‌ها یک نظری دارند در حوزه خمس و زکات، خیلی نظر فنی هست. می‌گویند به دلیل اینکه زکات از دست ائمه خارج شدائمه خمس را آوردند بالا.

ائمه «ساسة العباد» هستند، دارند کار می‌کنند. زکات قرار است به حاکمان برسد، حاکمان که هستند؟ طاغوت در آن زمان. لذا زکات را می‌آورند پایین دوز خمس را ببرند بالا. این خودش مهم است. اصلاً یک نوع نگاه به دین است که شما دارید چی کار می‌کنید با اقتصاد مسلمین؟ خوب این را گذاشته بودند که فلان کار را بکند فلان کار را نمی‌کند، لذا این را تعدیل می‌کنند، آن را می‌کشند می‌برنش بالا. من نمی‌خواهم الان نتیجه فقهی خاصی بگیرم یا بگیرید، نه می‌خواهم به شما بگویم ببینید همانطور که هر حکیمی عاقلی حرف می‌زند، دارد در یک زمانی حرف می‌زند، باید آن زمانش را شناخت به عنوان قرائن متصل. مثلاً وقتی که می‌گویند نرمش قهرمانانه، نرمش قهرمانانه یک معنی دارد. کی این بحث مطرح شد؟ کما اینکه الان من به شما واژه بگویم، الان قرائن را متوجه می‌شوید. ممکن است چهل سال بعد یکی متوجه نشود.

مثلاً بگویم هشتاد و هشت. هشتاد و هشت اصلاً خود هشتاد و هشت انگار یک تاریخی برای خودش. نه دی. خب ببینید اینها تاریخند. یک سری قرائن دارد. ممکن است صد سال بعد، دویست سال بعد این قرائن حذف شود. بسیار بسیار کار مناسبی است که اینا بروند روی تایم لاینی که ببینیم چه زمانی چه بحثی یکهوئی (بالا می‌آید). تقیه کی بحثش می‌آید بالا؟ چه شده که یک بحثی به نام تقیه در فرایند مسایل دینی ما یکهو اوج گرفته است؟ متأسفانه کلنا ملاقلی و این جور بررسی خیلی بررسی متداولی نیست. نوعاً در این زمینه غربی‌ها از ما صدها پله جلوترند در تحلیل. چونکه آنها همین جوری تحلیل می‌کنند. برمی‌دارند آن را تاریخ می‌کنند. این را تایم لاین می‌کنند، ببینند چه اتفاقی افتاده است.

در بررسی حدیثی ما هم باید اینجوری باشه که ببینیم ائمه در چه زمانی در کجا بودند و چه جغرافیایی داشتند و در کدام جغرافیا این بحث‌ها را برای چه مطرح کرده اند و چرا اینقدر روی آن تاکید کرده اند؟ مثلاً امام صادق علیه السلام در مدینه و شاگردان اصلیش در کوفه هستند و کوفه محل اون طرفی‌هاست. یک بحثی دارد در آنجا شکل می‌گیرد. این بحثی که دارد آنجا شکل می‌گیرد، امام صادق این طرف دارند واکنش نشان می‌دهند. واکنش سنگین. کاملاً مطلب چیز است. یعنی شما می‌بینی جنگ‌هایی کرده اند برای اینکه قرآن حادث است یا قدیم. شما می‌گوی مثلاً حالا فرض کن اصلاً حادث است یا قدیم است، آقا جنگ اصلاً لازم نداره این چیزها. نه باید بدانید مطلب چه بوده است که اساساً نشسته‌اند سر همدیگر را اینجوری بریده اند به خاطر اینکه قرآن حادث است یا قدیم.

ببینید این‌ها نکات ظریفی است که تا قرآن به شما چهارچوب ندهد در خود روایات هم شما گم و گور می‌شوید. یعنی چون یکهو می‌بینید زمان اهل بیت هم به مناسبی یک مخدره اینجوری زده اند. بعد شما این مخدر را می‌کشی بیرون، مستقلاً داری تحلیل می‌کشی، یک مطلب

این اشتباه است. باید قرآنی آن را بروی در بیاوری که صبر چیست؟ توکل چیست؟ کجا به کار رفته است؟ سبق کتابی و قضا و قدر چیست؟ کجا بکار برده است؟ اصلا این که می گوید «فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكَيْلًا تَأْسَوْا» می گوید من برای چه این را دارم می گویم؟ بخاطر اینکه آن آرامش و طمأنینه تو را نگه دارم. اینجا یک جایی برای اینکه آرامش و طمأنینه نگه دارم یک سبق کتابی می گویم ورد می شوم از آن. آنهم تویی که وسط میدانی. سر این کتابها بنویسیم تو قرآن مطلبها استخراج بکنیم کم است.

سوال: (؟ ۳۳:۲۰) با قواعد کلامی منافات ندارد؟ جواب سوال: با قواعد کلامی منافات ندارد. با قرآن منافات دارد. چونکه اسماء الله توقیفی است. توقیفی است یعنی اسم برای خدا نگذار. بگذار خودش (بگوید). خدا «يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» دارد منتها اسم هادی دارد ولی اسم مضل ندارد به هر دلیلی ممکن است. ولی اینکه آیا شیطان همان مظهر اسم مضل است؟ خب هست. بالاخره خدا «يُضِلُّ مَن يَشَاءُ» هم هدایت می کنم هم اضلال می کند. ولی به جهت اینکه اسماء الله توقیفیند، می گویند اسم نسبت ندهید، اسم نگذارید بگذارید همان اسمایی که همان هزار اسمی که در جوشن هست همانها اسمای خدا باشد.

ولی به جهت تحلیلی اتفاقا اشکال ندارد. یعنی وقتی کسی یضل و یهدی است و یهدی هم هادی است، یضلهم مضل است دیگر. یعنی چه مشکل تحلیلی دارد؟ به خصوص از آنجایی که صفات تقریبا مشعر به عیب و نقص را خدا در قرآن به خودش نسبت داده است. یک بحث مفصلی هست به نام «تشبیه و تنزیه»

ما کلامان چون از فلسفه مون خیلی وام دارد، بیشتر تنزیهی شده ایم. برای اینکه تشبیهی نشویم تنزیهی شدیم. یعنی هی می خواهیم بگوییم خدا یک چیز دیگر است، هی آرام میگوییم خدا یک چیز دیگر است. بعد می گویم «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» می گوید که خدا مسخره نمی کند که «يَسْتَهْزِئُ» بابا مسخره بازی است مگر خدا مسخره کند کسی را؟ می گویم خب «يَسْتَهْزِئُ» نه، بعد می گویم «سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» دوباره می گویند خدا من را مسخره نمی کند. خدا که اینطور نیست. بعد می گویم «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» خدا قرض نمی گیرد، شوخی نکن با خدا. می گویم خدا خودش می گوید من قرض می گیرم، مسخره می کنم، من مکر می کنم این کارها را می کنم. اینها با خدا مکر می کنند و خدا هم «خیر الماکرین» است. خدا مکر می کند.

این است که صفات نقص و ظن تقریبا هم در آیات ما و هم در روایات ما آمده است. مثلا در روایت هست «مرضتُ فلم تُعْذِنِي» خدا می گوید که در روایات قدسی من مریض می شوم چرا عیادت نمی آید؟ یعنی چی که مریض می شوی بیاییم؟ می گوید این ولی خدا وقتی مریض می شود من مریض می شوم. «مرضتُ فلم تُعْذِنِي» در آن داستانی که هست که در حقیقت یک فقری را غذا می دادند و بردند خانه حضرت امیرالمؤمنین گفتند این را من بیرم و فلان و این ها. بعد هیچی نداشتند برای خوردن. می گویند چراغها را کم کنیم برای اینکه این خجالت نکشد بشینیم دهن مان را بجنبانیم. ولی این وحی بر پیغمبر نازل می شود. خدا پیغمبر اینجوری می گوید می گوید «؟ ۳۶:۴۰» خدا از کار دیشب شما تعجب کرد.

بعد آیا اینها را میشود به خدا نسبت داد یا نمیشود؟ در قرآن پر است. آن کسانی که نسبت نمی دهند خدا برایشان تقریبا شبیه ملائکه می ماند. یک خورده بالاتر اینجوری است خدا. یعنی ملک چه جوری است یک چیز دیگر است غیر انسان، خدا هم یکخورده بالاتر دیگر خیلی یک چیز دیگر است. یعنی خدا برایشان شبیه ملائکه می ماند یک خورده بالاتر. در صورتی که مدل خدا با مدل همه موجودات فرق دارد. چه فرقی دارد؟ چه جوری فرق دارد؟ توضیحش چیست دیگر آش با جایش.

می خواهیم این را عرض کنم صرفا که این «یضل و مضل» و اینها کلامیا قابل استناد است. اما این صفاتی که به خدا نسبت داده اقتضاء دارد. ولی به جهت اسم گذاری می گویند اسماء الله توقیفی باشد که کسی به اسم اضافه نکند. مثلا ما یا ماکر نداریم. در صورتی که خدا «خیر الماکرین» است. اصلا ممکن است سوء تعبیر می شود از داخل آنها. مثلا فکر می کنی خدا کلک می زند به بندگان. بخاطر این اینجور اسمها را نمی گذارند روی خدا.

بیت

این یک مفرد از مفردات. مفرد بعدی که خیلی بحث مهمی است. من خلاصه اش را می گویم. باز کامل سر خرمن ان شاء الله بعدا. که آن مفهوم بیت است. این مفهوم در کنار بسیاری از مفاهیم دیگر مثل ذی القربی، مثل رحم، مثل ذریه، مثل ماء، مثل والدین، مثل امت، اینها از یک بحث تبعیت می کنند که شما باید این فرهنگ را بیشتر بدانید. اگر فرهنگش را بدانید حتی این آیه سوره شوری هست که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» این «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» پیغمبر نیست، «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» یعنی شما به ذوی القربای خودتان مودت بکنید. این یک لایه اش، لایه بعدیش آن موقعست که «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را در رحم ولای توضیح می دهد. رحم تینی؟ ۳۹:۳۰ داریم یک ولای، یک الهی.

بحثی است بسیار مهم. من یک پریویو بگویم ازش. این را داشته باشید ببینید. یک بحثی است در مورد آدم و حوا که چرا قرآن آدم و حوا را نمی‌گوید. می‌گوید آدم و زوجه آدم. اصلاً اسمش را نمی‌گوید. یک بحثی است. چرا اصلاً؟ چرا حتی اسم بچه آدم را نمی‌گوید چه می‌گوید؟ می‌گوید «آبَيَّ ءَادَمَ» دو فرزند آدم. اساساً آدم را وقتی می‌خواهد توضیح بده خانوادگی توضیح می‌دهد. یک موقع شما می‌خواهید این را صرفاً خرج بحث خانواده بکنید که درست هم هست اما از یک نکته بسیار بلندی تبعیت می‌کند این بحث و آن اینکه ببینید یادتان هست دو تا شیء می‌گفتند ترکیب فیزیکی یا ترکیب شیمیایی است؟ در حقیقت یک ترکیبهای ما داریم. ترکیب فیزیکی است، یعنی این‌ها نخود لوبیایی (کنار هم هستند). ممکن است شما یک وحدت اعتباری هم به آن بدهید. مثلاً می‌گویید یک ظرف آجیل، یک گونی شن. در یک گونی شن هیچ ارتباطی شن‌ها با همدیگر ندارند. فقط آنها در یک گونی قرار داده ای می‌شود گونی شن. ولی یک ترکیب‌ها و پیوندهایی وجود دارد. یادتان هست پیوند کووالانسی داشتیم؟ از آن شیمی که چیزی شده در ذهنتان ماسیده است؟ پیوند کووالانسی خاصیتش همین است دیگر. ترکیب شیمیایی درست می‌کند. ترکیبات شیمیایی مثل NaCl اگر بگذارید کنار هم که نمی‌شود نمک طعام. این وقتی که دست به دست هم بدهد، به عبارتی این دو تا قطب مثبت و منفی بشود، می‌شود شیء سوم.

شیء سوم اساساً خاصیت‌های متفاوتی دارد. یکی اینکه شما از تکرار به وحدت رسیده اید، یعنی کثرت سر جای خودش هست. ولی کثرت خرج وحدت شده است. نکته دوم شیء سوم خاصیتش متفاوت است. روش دین و روشی که قرآن دارد، که اساساً به صورت تکوینی هم همین روشش است به صورت تشریعی هم همین روشش است. یک بار من راجع به زوج صحبت کردم اینجا. این آیه را ببینید. این آیه سوره ذاریات، آیه ۴۹ است. صفحه پونصد و بیست و دو. این بحث هم خیلی خوب گوش کنید چونکه بحث بسیار مهمی است. آقا یک اشاره (؟ ۴۳:۵۰) در همین دیدار صورتی که داشتند با خانم‌ها این را گفتند. آیه ۴۹ را نگاه بکنید. دارد: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». ما هر چیزی را به صورت زوج آفریدیم. اساساً زوجیت مال کل نظام خلقت است. هر چیزی زوج است. و وقتی زوجه عملاً متلائم و متوافقند به سمت همدیگر، چونکه این زوج آن است. این‌ها همسران همدیگر هستند و توافق شکل می‌گیرد از آن وحدت و هی نگاه وحدتی توحیدی وجود دارد.

چی گفتند آقا؟ یادتان هست گفتند در منطق هگل و این‌ها بر اساس ضد، یعنی یک ضد یک شیء دیگر است و از این ضدیت یک شیء سومی درمی‌آید که محصول ضدیت هست و برای همین حتی نتیجه‌اش این می‌شود که افراد در داخل آن «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» نیستند ضد همدیگرند. بعد نتایج دارد. نتایج خانوادگی دارد؛ نتایج اجتماعی دارد. افراد یک خانواده به جای تلائم از همدیگر کارکشی و بهره‌کشی می‌کنند در آن منطق. در این منطق همه چیز زوج است «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» است. به یک سکون و آرامشی می‌رسند.

شیء سوم وقتی به وجود می‌آید دارای آثار مختلف است. شما ببینید مساله‌ای به نام نماز جماعت در بحث تشریع، نماز جماعت نماز هماهنگ نیست. نماز جماعت درست کردن یک نمازی است به صورت شکل سوم. امام دارد، مأموم دارد، حالت تیم دارد. امام با خدا حرف می‌زند، شما حرف نمی‌زنید. اصلاً نباید حرف بزنید. امام جای شما دارد با خدا حرف می‌زند و اساساً در روایات هم همین را گفته‌اند و گفته‌اند که به خاطر اینکه امام دارد تحمل می‌کند حمد و سوره شما را. و آن موقع یک پدیده جدیدی وجود دارد که اگر می‌بینید این همه ثواب برایش مترتب می‌شود به خاطر جمع ثواب‌های جبری این ده نفر نیست که اگر از ده بگذرد دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند آن را احصاء کند. این جمع جبری این‌ها نیست. این جمع شیمیایی این‌هاست. جمع‌ها با پیوندهای خاصشان می‌شود تولید شیء سوم. این همان نقطه و ریشه، یکی از ریشه‌های مقابله ما با غرب، همین نکته است که مقابله ما با غرب بر اساس خانواده است. خانواده محور است که یادتان هست در همین بحث سوره نور به عنوان دفاع موزاییکی از آن یاد کردم و مفصل توضیح دادم.

از آن طرف، آن نه ایندویژوالیسم است، فردگرایی است، جدا کردن از همدیگر است. آدم‌ها فردند. در منطق ما نه، تربیت فرد است در جمع و حتی این تربیت متناسب است با این که می‌خواهد تو تیم یک کاری بکنی. ببینید تمرین‌های فردی فوتبالیست‌ها هم فرق دارد با ژانگولر بازی‌هایی که توپ را بیاندازی روی پا و روی شانه‌ات و سرت را این طرف و آن طرف کنی. این کار که فوتبال نیست. اصلاً چه کسی تو فوتبال این کارها را می‌کند؟ لذا تمریناتشان هم پاس‌کاری است. یعنی اگر کسی می‌خواهد قوی بشود پاس‌کاری، سانتر و فلان و این‌ها را باید قوی کند نه اینکه چقدر می‌تواند اینجوری هد بزند. تمریناتشان مطابق با آن فرهنگش است. فرهنگ تیمی. یعنی تقویت آن فرد، تقویت فرد در تیم است. فرد در داخل جمع را تربیت می‌کند. این متد و این مدل که مدل زوجین تولید خانواده است و تولید تیم است و تولید بیت و آن موقع تأکید و رحم است.

من در آنجایی که سوره مبارکه محمد را هم توضیح می‌دادم. بیاورید سوره را، صفحه ۵۰۹. از آیه ۲۰ نگاه بکنید. آن موقع هم توضیح دادیم که «وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ» چرا سوره نازل نمی‌شود «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالَ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ» بهشان می‌گوییم برو جنگ، چشمانش مثل این کارتون‌ها هست، اینجوری گرد حلقه حلقه می‌شود این هم همینجوری، اینجوری می‌شود چشمانش. «فَأُولَىٰ لَهُمْ» این اولویت دارد. «طَاعَةُ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ» می‌گوید به جای این حرف‌ها یک طاعت و قول معروف بیاورید. طاعت بردار بیاورید. اینقدر حرف نزن. «فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ» کار که تمام شد، تصمیم

که تمام شد، «فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ». اگر با خدا رو راست باشند، برایشان بهتر است. «فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَوَلَّيْتُمْ» اگر پشت بکنید به این مسیرها «أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» باعث فساد می‌شود و باعث قطع رحم می‌شود.

ببینید طرح بحث رحم در عالی‌ترین سطح. این همان است که باعث قطع رحم بشود، یعنی باعث قطع نظام فامیلی می‌شود؟ می‌تواند این هم باشد، ولی سطح، سطح بحث اینکه شما با ارحام‌تان، با والدین‌تان ارتباط‌تان قطع می‌شود، والدین‌تان کیست؟ «أَنَا وَ عَلَى آبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» با ولایت رابطه قطع می‌شود. رابطه با ولایت قطع شد، یک سری تسبیح دانه تسبیح دارید دیگر نخ ندارد. این همان چیزی است که در آیه پایانی سوره مبارکه آل عمران آنجا دارد که «أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا». «أَصْبِرُوا» که صبر خودتان است، «وَصَابِرُوا» توصیه به صبر، «وَرَابِطُوا» یعنی این‌ها را به هم وصلش کنید بشود نخ تسبیح همه چیز یک تسبیح اینجوری بشود. برای همین ائمه اینجا توضیح دادند که «رابطوا مع الائمه» با ائمه رابطه برقرار بکنید. منتهی این ربط از کجا شکل می‌گیرد؟ از بحث همین صله رحم. ببینید چیزی را به عنوان صله رحم، خیلی دقت بکنید حالا بعداً می‌گویم چرا اصلاً از این واژه استفاده می‌کنند، صله رحم یعنی آن جایگاه تربیت و پرورش و جایگاه این قضیه در بانوان است که چسب بین خانواده اند. یعنی بیت چسبی به نام خانواده را دارد، چسبی به نام خانم را دارد.

این به دلیل این خانواده است. آقا فرمودند دو نفر در کنار همدیگر اسمش نمی‌شود خانواده. دو نفر را در کنار ببندید. بعضی اساساً همین مدلی زندگی می‌کنند. خانواده وقتی که دو نفر می‌شوند تیم. یعنی تا حالا داشتند کارهایشان را می‌کردند، بعد یک‌هویی ازدواج می‌کنند، می‌بینی که دارد تبدیل می‌شود به تیم. این می‌رود سر کار، پول در می‌آورد، این بچه‌دار می‌شود، بچه بزرگ میکند، یعنی دارد شبیه تیم می‌شود. دیگر این می‌شود همان چیزی که تولید شیء سوم. می‌شود خانواده، می‌شود می‌شود ذریه و از کجا شروع می‌شود؟ هم در مسائل فقهی، خوب دقت کنیم، در مسائل فقهی هم قانونی درست می‌کند. البته قانون طبیعی عالم بوده است. یک موقع در انقلاب فرانسه وقتی برداشتند (این قانون را) اصلاً کسب و کار خوابید.

انسان‌ها فرزندان‌شان را امتدادهای خودشان می‌دانند. یعنی منشان می‌شود. تا حالا به فکر خودش بود، حالا به فکر خانواده‌اش است. ارث می‌گذارد برای خانواده و طبق بیان خود دین این است که ارث در خانواده و در لایه‌های خانواده پخش می‌شود. نمی‌شد ارث اینجوری نگاه بکنند بگویند که خب این یک نفر است مثلاً این را تأمینش می‌کنیم یا اصلاً که چه؟ پدر کار کرده است، پسر بلند می‌شود از خارج می‌آید، مثلاً پول را برمی‌دارد می‌رود. ببینید اینجوری نیست. باید تبدیل بشود به نظام رحم و تأکید بر نظام رحم که می‌گوید اگر اینجوری بکنی رحم می‌باشد «وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» رحمت را می‌پاشانیم اگر در مقابل دشمن آن اقدام را نکنید.

اینجاست که عرض می‌کنم بحث آن آیه سوره شوری که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». این نه مودت فی القربی پیغمبر، هیچ سابقه‌ای قرآنی ندارد، این احسان فی القربی مودت فی القربی خودتان است. این مزد رسالت است. اگر درست انجام بشود می‌رود در لایه بالاتر، می‌شود مودت و اظهار محبت نسبت به ذوی القربی که می‌شود آن قرب‌های اصلی، آن رحم اصلی، آن رحم اصلی، رحم ولایی می‌شود. از اینجا باید فرهنگش را بدانید که قرآن در چه فرهنگی صحبت می‌کند.

اول سوره نساء را بیاورید که ائمه روی این اول سوره نساء خیلی تأکید کرده اند، بخاطر اینکه خیلی عجیب است. ببینید خدا-ولی را به چه صورت توضیح می‌دهد قرآن. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَجِدَةٍ خَلَقَ مِنْهَا رُوحَكُمْ وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» یعنی «وَاتَّقُوا اللَّهَ» «وَاتَّقُوا أَرْحَامَ» یعنی هوای خدا را داشته باش و هوای ارحام را. هوای خدا، هوای ارحام. ببینید رحم را در کنار خدا می‌گذارد و مساله‌ای به نام خانواده و صله رحم و ذوی القربی و مهم‌ترین کمک‌ها و صدقات را می‌گوید به ذوی القربی (بدهید). یعنی اگر ذوی القربی شما مشکل دارند، مشکل مالی دارند به لبنان نمی‌خواهد کمک کنید. حالا نمی‌گویم به لبنان کمک نکن. نه، برو مشکل ذوی القربی را حل کن به لبنان هم کمک کن. خب یعنی شما ذوی القربی. اول بچسب به اینکه ذوی القربی چیست. اگر این مطلبی به نام ذوی القربی مطرح بشود برای انسان، بعد می‌بینید که ذوی القربایی پیدا می‌کند بر اساس معارف و در نظام ایمانی، در رحمی به نام رحم ولایی که این رحم در حقیقت منّا و ذریه و این‌هاست. اگر می‌بینید که «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»، این می‌شود منّا. منّا اهل البیت. این از ما اهل بیت است. اهل البیت. می‌شود. وارد بیت می‌شود. وارد رحم ولایی می‌شود آن موقع.

البته وارد رحم ولایی شدن همین‌جوری به قول آخوندها می‌گویند «مقول به تشکیک» است. شدت و ضعف دارد. منّا اهل البیت نه اینکه از ما اهل بیت است، یعنی هم شأن و رتبه اهل بیت است. اینکه اصلاً «لَا يُقَاسُ بِآلٍ مُّحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ». با آل محمد کسی اصلاً قابل مقایسه نیست. این یعنی دارد وارد بیت می‌شود. خرد خرد وارد این بیت می‌شود. دارد در رحم قرار می‌گیرد. چسب و پیوستارش دارد با این رحم ولایی شکل می‌گیرد که آن موقع رحم ولایی به رحم الهی می‌رساند. حالا این‌ها را بعداً به شما نشان می‌دهم که رحم‌های ولایی به رحم الهی می‌رساند که عملاً چرا اسم خدا رحمان است. خود روایتها این را توضیح داده اند. آن اسم

اعظم می‌دانید که رحمان است و به رحم گفته است که تو را از اسم خودم در آوردم. چون که « قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمَنَ اَيَّا مَا تَدْعُو فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » اسم هم رتبه الله، تنها اسم مرتبه الله، الرحمن است که معلم قرآن هست و از قرآن از آن جا دارد تعلیم داده می‌شود. معلم قرآن اسم الرحمان است. معلم قرآن اسم کریم و این‌ها نیست. از آنجا قرآن می‌آید پایین و معلمش آنجاست خلاصه. آقای الرحمن معلم قرآن است. برای همین دارد «الرَّحْمَنُ* عَلَّمَ الْقُرْآنَ».

بعد دارد که «شَقَقْتُ لِسْمَكَ مِنْ اِسْمِي» به رحم می‌گوید. می‌گوید من اسمت را از اسم خودم برداشتم. اسمت از اسم خودم درآمده است که پر از رحم است. بعد در آن شفقت هست، در آن رحم است. رحمان خودش یک معنی‌ای دارد برای خودش پر از رحمت است اسم رحمان.

حالا این نگاه را شما داشته باشید که ما یک رحم تینی داریم، یک رحم ولایی داریم، رحم الهی داریم. اگر بخواهید این‌ها را با همدیگر سر و تهش یکی کنید، یک رحم تینی داریم، یک رحم دینی داریم. آن موقع است که اگر پیوندها و کلونی‌ها براساس رحم دینی شکل بگیرد، از رحم تینی شروع می‌کند می‌برد رحم دینی. آنجا هم نظام پدر و مادری لازم دارد دیگر. ابوبن لازم دارد آنجا. آنجا ولایت لازم دارد. برای همین است که تا رحیم تینی مطرح می‌شود، ولی برایش می‌گذارد. تا خانواده مطرح بشود برایش ولی می‌گذارد. به همین دلیلی خانواده ولی دارد. در خانواده ما ولی داریم، در نماز جماعت امام داریم، تو اجتماع امام داریم. همه اینها به خاطر این است که این پیوند از یک نوعی است که یکی یکی را می‌پذیرد. می‌دانید که در NaCl هم همین‌جوری است. با این تحلیل‌های فیزیک شصت سال پیش یکی دو تا الکترون زیاد دارد، یکی کم دارد، این اون را می‌پذیرد. اگر دو تا امر مستقل باشد، اینها همدیگر را نمی‌پذیرند. اصلاً برای همین است در قصه آدم و حوا وقتی که حوا در بهشت خلق می‌شود. حوا هم در بهشت بوده است و این مزخرفاتی که می‌گویند که در این دنیا حوا خلق شده است در بهشت نبوده است نخبر، بهشت بوده است. صریح آیات قرآن است این دیگر دستور به نزدیک نشدن به آن شجره ممنوعه هم به خاطر همین است. «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»، «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ». انحرافشان هم عین هم است «فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» اینا همه تئیه است.

بعد می‌بینید یک کسی است خلق شده است، می‌بینید چقدر کشش دارد به این. می‌گوید خدایا این کیست؟ می‌گوید این کنیز من است. خلاصه می‌گوید می‌شود بدهی او را؟ می‌گوید باید خواستگاری کنی دیگر. می‌گوید خب آن بیاید. می‌گوید نه، خواستگاری از جانب توست. این را خواستگاری کن از من، تا من این را (کاری کنم) تا تبع تو باشد. یعنی همان موقع بحث ولایت را تثبیت می‌کند که خواستگاری کن از من این را تا او در اختیار تو باشد، بشود خانواده ات، بشوید زن و شوهر. وقتی از هم جدا می‌شوند، می‌آیند هبوط می‌کنند، جدا هبوط می‌کنند. جدا هبوط می‌کنند به خاطر این است که «لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» از بین بروند و فریاد تضرع آدم و حوا به آسمان بلند بشود که خدا توبه‌شان را بپذیرد.

مثلاً قرار بوده است آدم‌ها به حواها کلا تمایل داشته باشند. اینکه می‌خواهند بیچانند خانمشان را آن دیگه از نظام خانواده به دور است.

در حقیقت خود اصل این است که تا حوا به دنیا می‌آید، اولاً اسم حوا نیست زوج حضرت آدم است. طرح مساله به صورت زوجیت است. زوج حضرت آدم استو بعدش هم اینجا نظام خانواده شکل می‌گیرد. این عبارت در رحم، بیت، ذریه و فلان و این‌ها به شدت مطلب قابل پیگیری هست. لذا اینکه مودت ذی الْقُرْبَىٰ نگیرد روایت دارد موده ذی الْقُرْبَىٰ پیغمبر است. این را که من هم می‌دانم روایت دارد، ولی سیر طبیعی رفتن از مودت ذی القربای تینی به دینی است اینها. این سیر طبیعی مودت هست.

حالا با این نگاه خودتان قرآن بخوانید. این عناوین ذی الْقُرْبَىٰ، ذریه، می‌گوید این ذریه من است برای ذریه اش دارد دعا می‌کند. برای همین ذریه تینی؟ بله برای آن هم دعا می‌کند، ولی برای ذریه معنوی‌اش هم دارد دعا می‌کند. بستگی دارد. اصلاً می‌دانید که امام یعنی «من شامل». معنی امام یعنی من شامل من گنده شده. هر کسی گنده‌تر بشود شامل‌تر بشود، امام‌تر می‌شود. امام هم یک مفهوم تشکیکی است. کما اینکه این هیچ موقع جز خودش حرص کسی را نمی‌خورد، یکهو می‌بینی بچه‌دار که می‌شود، بچه‌اش را خودش می‌داند. نه اینکه به بچه‌اش رسیدگی می‌کند، نه، ممکن است به یک یتیم هم رسیدگی بکند، نه بچه‌اش را خودش می‌داند. بی‌اعتنا به بچه خودش می‌داند، دارد گسترده می‌شود، منش دارد گسترده می‌شود.

این که شما می‌بینید حضرت لوط برمی‌گردد می‌گوید «هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» می‌گوید اینها دخترهای من هستند، نه اینکه می‌خواسته دخترش را بدهد به چند تا همجنس‌باز. نه، اصلاً مگر چند تا دختر داشته است؟ دو تا دختر داشته است به این جماعت گاو که به تعبیر خود قرآن «يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ» که نمیشود اینها را داد. این چیست؟ واقعا این دخترانش هستند، دختران امت. وقتی حاج قاسم می‌گوید، این از روح بزرگش است، می‌گوید این دختر ماست. شما باشید یک کان می‌گذارید اولش. کان فکر کن این دختر خودت است نه، او با آن روح

عظیم کان نمی‌گذارد، می‌گوید این دختر من است. لذا این اساساً مدل تربیت، مدل حتی امر و نهی از منکر و مدل فلان را خیلی عوض می‌کند. آقا دخترت است اینجوری آمده است بیرون. دختر خودت است. چه جوری آتیش می‌گیری دل می‌سوزانی؟ چه کار می‌کنی؟ این را نمی‌گویی برو دلای جرز؟ مثلاً هیچ موقع کسی به دختر خودش نمی‌گوید برو دلای جرز یا در جهنم می‌بینمت، آن موقعی که اینجوری آویزانت کردند، اینجوری اینجوری شدی، آن موقع می‌بینیم همدیگر را. کسی اینجوری نمی‌گوید که به دختران خودش. این برای روح با عظمتش است. کسی هر چه قدر روحش اینجوری تر بشود امام می‌شود.

فرض کنید یک جایی ببیند یک نفر یک مشکلی پیدا کرده است، ببینید دارد گندم برشته می‌شود. همینجوری دارد آرام آرام می‌شود. این با این فرهنگ دارد امام می‌شود. یعنی دارد در خط امامت حرکت می‌کند. کما اینکه در خط عصمت آدم‌ها دارند حرکت می‌کنند. می‌دانید همه این مفاهیم، مفاهیم تشکیکی است. عصمت تشکیکی است، امامت تشکیکی است. این که شما آن بالا را دارید می‌گویید، این به خاطر آن نقطه اوجشرا دارید می‌گویید. نقطه اوجش بله، امام معصوم و حجت خداست. آن یک بحث دیگر است که می‌شود جامعه کبیره و اینها، ولی این بحث برای همین است که آن موقعی که سوره بقره این داستان انسان را گفته است، آنجا گفتیم داستان سه لایه است. داستان همینجوری از این لایه می‌رود در آن لایه. این داستان یکی راجع به حضرت آدم است. یکی داستان آدم است یعنی مثل ما آدمیان. یکی داستان انسان کامل است. در هر سه لایه داستانی را دارد می‌برد جلو قرآن. یک بخش در بقره می‌گوید، یک بخش در طاهرا می‌گوید، در اعراف می‌گوید، در حجر می‌گوید. همینجوری هی جاهای مختلف می‌گوید.

یعنی هی داستان از لایه‌های مختلف رد می‌کند که چه را بگوید؟ شما را بگوید، آدم را بگوید، آدم‌های دیگر را بگوید، آنجا انسان کامل بگوید. این سبک این یک ادبیات خاص خودش را دارد.

آیات پایانی سوره مبارکه انفال را ببینید. در آیات سوره مبارکه انفال می‌بینید که این نکته، نکته بسیار مهمی که در این سوره در آخرش یک اشکالی وجود دارد که خودش را در حدیبیه نشون می‌دهد. آن موقعی که بحث سوره فتح را داشتیم می‌گفتیم بحث مفصلش را عرض کردیم. آیات پایانی انفال را ببینید. از آیه هفتاد و دو می‌شود صفحه صد و هشتاد و شش. دارد که

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» کسانی که رابطه ولایت دارند با همدیگر پیدا می‌کنند، رابطه خانوادگی دارند پیدا می‌کنند نسبت به همدیگر و به همین جهت نسبت به همدیگر حق پیدا می‌کنند. مهاجر و مجاهد از این طرف و از آن طرف «وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا». «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا» کسانی که ایمان آورده ولی هزینه نمی‌کنند، بلند نمی‌شود از مکه بیاید مدینه حکومت را تقویت بکند «مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا» برای چه ماندی در مکه؟ الآن دارند یا قدوس می‌کشند در مدینه، بلند شو بیا مدینه. نمی‌آیی مدینه رابطه و پیوند خویشاوندی قطع. ببینید آن سبک از خویشاوندی را قطع می‌کنند «وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ» بله، (۱۰۹:۲۱۶) اگر طلب نصرتی کردند در دین «فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ» شما نصرت بکنید «إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّثْقٌ» حتی در آن صورت اگر بین شما و آن گروه یک میثاق بود باید میثاق را شکستید، نه باز هم نمی‌خواهد کمکشان کنید. یعنی اینقدر پیوند شل و ضعیف است «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» چون اینها هم امامت دارند، ائمه کفر امام اینهاست «إِلَّا تَقَعْلُوهُ» میدانید که این «ان لا» است. این رسم الخط خاص قرآن است. از این چیزها هم در قرآن هست، به خاطر اینکه رسم الخط را عوض نکنند. دیدید «دُنِجِ الْمُؤْمِنِينَ» چجوری نوشته است؟ «نجل المؤمنین» (۱۰۱:۱۵۴) نوشته است. نون گذاشته سرش. چونکه اینجوری نوشته اند دیگر. اینجوری نوشتن تقدسی ندارد. می‌خواهم عرض بکنم اصلاً مصطلح نیست ان لا ادغام بشود، بشود لا. ولی می‌خواهم بگویم تقدسی ندارد الا من. دیدم بعضی‌ها حوصله‌ی کج فهمی هم در این الا دارند. «إِلَّا تَقَعْلُوهُ» اگر این کار را نکنید و رابطه‌های ولایتی را قطع نکنید، رابطه‌های ولایتی‌تان از یک طرف دیگر وصل نکنید، «تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ» یک فتنه و فساد زیادی اتفاق می‌افتد.

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا» آن‌هایی که گفتیم آن بالا «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» اینها «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ».

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» بعد از این هم همین است. «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ» این‌ها همان کسانی بعد از میان اهل هجرت و جهاد و این‌ها هستند. بکھو این وسط «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». «أُولُوا الْأَرْحَامِ» اولویت دارند بعضی نسبت به بعضی دیگر. یعنی در خود این‌هایی که دارند «أُولُوا الْأَرْحَامِ» می‌شوند، این‌ها بعضی‌ها نسبت به بعضی‌ها اولویت دارند. کسانی که بیشتر اهل هجرت و جهاد و فلان و این‌ها هستند، اینها «أُولُوا الْأَرْحَامِ» اولویت دارند در طبقات بالای «أُولُوا الْأَرْحَامِ» قرار می‌گیرند. اینجا اصلاً درست است ائمه این تکه را که آورده اند بیرون بحث ارث کرده اند. این تیکه را که «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». بحث ارث را بر اساس این تکه آیه کرده اند، ولی این تکه آیه

کارکردش این نیست در قرآن. کارکردش همین رحم ولای است، رحم معنوی است، رحم دینی است. کسانی که برای دین و ولایت دارند هزینه می کنند خودشان را.

آن موقع اگر آن رحم تینی به رحم دینی دارد لطمه می زند، اصلاً آن رحم برو بابا، برو بینیم بابا. اگر رحم تینی دارد به رحم دینی لطمه می زند که اصل این رحم است که شخص این را پایه بکند برای اینکه به آن رحم برسد و آن موقع چقدر مناسب درست کردن تیم ها و کولونی هایی است که چه در سلوک شان، چه در کارشان این ها دارند تو این هدف رحم الهی دارند حرکت می کنند و ابوبینشان «أَنَا وَ عَلِي أَبَوَاهِ هَذِهِ الْأُمَّةِ» و ولی زمان ولی اوناست. پدر آن هاست. نخ تسبیح آن هاست. بر اساس آن کار می کنند. آن فکر را می خواهند بروند جلو. آن کار را می کنند. این می شود کسانی که در رحمت الهی قرار می گیرند که اینجا «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» یکهو این وسط اصلاً هیچ معنی ندارد. یکهو بی این وسط بحث ارث، اصلاً بحث ارث اینجا (معنی ندارد). این همان رحم است که اینجاها دارد خودش را نشان می دهد و در آیات مختلف.

رفع

یک بحثی هم همینجوری سردستی راجع به «رفع» بکنم که بحث بسیار مهمی است. رفع در قرآن به معنای بالا بردن فیزیکی نیست. رفع در قرآن بالا بردن معنوی است. بالا بردن غیر فیزیکی است «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» این تبیین عملی ابراهیم اسماعیل نیست. نه، قواعد را این ها بالا آوردند. درسته بنایی هم کردند، ولی استفاده لطیف از لغت رفع که باید شاهد مثال هایش را به شما نشان بدهم. که یکجا می گوید «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الْطُورَ» یکجا می گوید «وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ» کوه را جاکن کردیم، کوه را جاکن کردنها، کوه طور را، اما با آن بحثی که راجع به طور داشتیم و اطوار و طور و امام فلان، یک بحث داشتیم که یادتان رفته، آنجا بحث رفع طور این خودش یک بحثی است. بحث رفع یک معنای مهمی است و این خانه خدا بوده است. درست است اینها پایه هاش را آوردند بالا، ولی اینجا بحث تبیین عملی ابراهیم اسماعیل نیست. قواعد را از روی فونداسیون دارند می آورند بالا. یعنی دارند تبدیل می کنند به یک اقدامی که آن اقدام سه بار ما بحث اسوه حسنه را در قرآن داریم، دوبار آن در مورد حضرت ابراهیم است که ابراهیم اسوه حسنه است. در حدی که به پیغمبر گفتند «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»، این روش ابراهیم روش توست. تو باید تبعیت کنی از روش ابراهیم. روش ابراهیم این است که این قواعد را از حالت قاعده ای خارج کرد، آوردش تبدیلش کرد به در و دیوار و شیء دیدنی و اقدام و قیام و اقامه و. که یادتان هست؟ توضیحاتش را دادیم.

وگرنه وقتی بچه هایش را دارد می گذارد آنجا می گوید «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهَيَّوْا إِلَيْهِمْ»، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» اینجا بیت بوده است. هنوز تازه اسماعیل گذاشته اند. اینجا بیت بوده است. حالا ممکن است مثلاً به چهار تا آجر هم افتاده بوده است مثلاً. خب اینکه چیزی نبوده است. «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» اولین خانه ای که ساخته شده، خانه کعبه است در این عالم. اصلاً چه مطلب مهمی است؟ مثلاً الان این عربستانی ها اینقدر تاحالا ساختن یک خانه را آوردند بالا و کوبیدن و ساختن، خوشگل کردن و فلان و اینها چه اهمیتی دارد؟ این که به عده ای می گفتند «سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» با ماست خب چه اهمیتی دارد؟ اصلاً «سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» اگر منظور همین کارهای مهندسی است چه اهمیتی دارد که خدا بگوید این را که «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا». این اقدام اقدامی است که پدر جد بنایی، چه ارزشی بنایی کردن؟ حالا یک توفیقی هست برای مثلاً اینهایی که در ستاد بازسازی عتبات کار می کنند، ولی این نیست که قرآن مثلاً به همچین چیزهایی را بگوید.

این «رفع» عملاً وقتی می گوید «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» این یک حقیقت خیلی فوق العاده ای است که این بر اساس نوری است که دارد می آید و باید بیاید و این نور «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» باید بیاید در مجامع، در بیوت تا از آن رجال در بیاید. «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ» این نور بیاد در بیوت، بیاید در ارحام، بیاید در ذوی الارحام، رحم تینی درست طرح بشود، رحم دینی درست طرح بشود، بیاید در مجامع شکل بگیرد، بیوت شکل بگیرد از آن «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ».

سه تا بحث سنگین کردیم. این سه تا بحث را باید یک خورده در ذهنتان خیس بدهید و آیات قرآن را با این نگاه، نگاه بکنید تا ان شاء الله حل شود. حالا می گویم دیگر «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» مربوط به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم نیست. یکی از اشتباهاتی که ما در تفسیر می کنیم بر اساس شأن نزول یا روایات ذیل، آیه را معنا می کنیم. آیه را با روایت نباید معنا کرد. مثل اینکه گفته اند آقا «یا ایها الذین آمنوا» یعنی علی بن ابی طالب. یعنی چی؟ این معلومه دیگر است. یعنی اوجش میخوای «یا ایها الذین آمنوا» علی بن ابی طالب است دیگر. اینجا می گویند موسی یعنی علی ابن ابی طالب است. آنجایی که گفتند فرعون یعنی معاویه. ببینید اینها اینا معانی آیات نیست. اینها گاهی اوقات بیان مصداق اتم در این آیات است. این خودش یک نکته اشتباهی است که ما اهل بیت را یک جوری طرح می کنیم، من دفعه قبل هم همین نکته را گفتم، که اسوه بودنشان از بین می رود. چونکه آن ها را قله ای یک دامنه نمی دانیم، یک

ستاره‌ای در آسمانی می‌دانیم که «طأطأ کل شریف لشرفکم». قله‌ی یک دامنه نمی‌دانیم که بگوییم آقا این دامنه، امامت است. این دامنه، عصمت است. این دامنه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» است. ان طرفه این «رجال» حاج قاسم اسست اصلا. چه کسی گفته است «رجال» فقط یعنی مثلاً امام سجاد علیه‌السلام است. چه کسی گفته اینجوری است؟

اینهایی که ائمه مطرح کردند، بیان مصداق اتم است. این نباید باعث بشود ما آیه را با آن معنی کنیم. باید بفهمیم که یکی از مصادیق اتمش همینهاست. لذا «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ اللَّهُ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» لذا این را در سوره احزاب و بحث اهل بیت و همه این چیزها، آنهم یک نکته‌هایی دارد که حالا اینها را با همدیگهرسرهمش می‌کنیم. مثل آشپزها، مفرداتش را پختیم. حالا باید بریزیم ببینیم یک آبگوشت خوب از آن دربیاد.

یکی از شکوهمندترین آیات قرآن، این سه آیه پشت سر هم است. سخت، شکوهمند، مشتی، راهگشا و راهگشایی برای امروز. خدا می‌گوید «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ» می‌گوییم برای زمانه حضرت مهدی است. می‌گوید «نريد» دیگر چجوری بگوید آقا من اراده‌ی استمراریم اینجوری است. بله، یک چیزهایی هست هی زمینه ساز می‌شود، زمینه ساز می‌شود، زمینه ساز می‌شود، آن اتفاق می‌افتد. مثلاً تغییر قبله را می‌گوید «لَأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ». ماجرای بیعت رضوان و در حقیقت فتح المبین حدیبیه را می‌گوید برای «وَأُتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ» این برودتا برسد به «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» برودتو قله‌اش غدیر اتفاق بیفتد. اینها مسیر رفتن است. یعنی شما گام به گام در این مسیر باید قدم بزنید تا اتفاقی به نام «أَتَمَمْتُ» اتفاق بیفتد. شما باید تکلیفت را مشخص کنید. قبله‌ات را عوض کنید، معارفات را عوض کنید تا در کهف راهت بدهند «وَإِذْ أَعَزَّزْتُ مَوَهُمَ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْدًا إِلَى الْكَهْفِ» بیا برو در غار. باید هم بگویی مرگ بر آمریکا هم مرگ بر علموتان. نه اینکه بگویی مرگ بر آن، بعد همین کتاب‌ها را بخوانی. هم مرگ بر خودت هم مرگ بر علموت. بعد دستت خالی می‌شود. دستت که خالی شد «فَأَوْدًا إِلَى الْكَهْفِ» حالا بیا برو در کهف. حالا رفتی داخل کهف، «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ» وَهَبْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّرْفَقًا» آنجا دیگر بخور بخور است. رحمت عظیم الهی آنجاست. سادگی و آسانی آنجاست.

آن کارها را باید حتماً در مسیر انجام بدهی. باید قبله‌ات را عوض کنی. تو رو به کعبه نماز می‌خوانی ولی داری رو به امریکا نماز می‌خوانی. تو قبله را عوض نکردی اصلاً. اصلاً میرسی می‌خوانی یا نه کار نداریم، تو قبله‌ات جای دیگری است. یعنی تو دهان باز میکنی می‌گویی ژاپن ایلامی، من ایران می‌خواهم ژاپن اسلامی کنم. خب معلوم است قبله‌ات ژاپن است. تو قبله‌ات را عوض نکردی هنوز.

ببینید تو آن موقع می‌خواهی ولایت را شامل شوی؟ حتماً نمیشوی. چطور می‌شود کسی ولایت آقا را داشته باشد، قبله‌اش امریکا است؟ چطور ممکن است همین چیزی؟ اینها مسیر «لَأُتِمَّ» است. یعنی باید اتفاق بیفتد. عصمت اینجوری اتفاق می‌افتد. امامت اینجوری اتفاق می‌افتد و همه اینها (اینجوری اتفاق می‌افتد). بیت یک مفهوم تشکیکی است و به معنای این چیزگی نیست. به این معنا نیست یک مفهومی است که به تدریج اتفاق می‌افتد. ذریه به تدریج اتفاق می‌افتد و همه اینها.